

نغمه

نوشته‌ی فوزیه مجد





مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور

تهران، خیابان حقوقی، شماره‌ی ۴۲، طبقه‌ی همکف

کدپستی ۱۶۱۱۹، صندوق پستی ۴۷۷-۱۹۵۷۵

تلفن: ۰۱۰۲۰ ۷۷۶۰ فکس: ۷۷۵۰۶۵۵۳

www.mahoor.com

info@mahoor.com

نفرنامه

فوزیه مجد

طرح روی جلد قباد شیوا
حروف‌نگار و صفحه‌آرا حمید قربان‌جو
چاپ اول ۱۳۹۰
تعداد ۲۰۰۰ جلد
لیتوگرافی کارا
چاپ گلچین

© حق چاپ محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۷۲-۳۰-۲ ISBN 978-964-8772-30-2

پیش گفتار

فهرست

پیش گفتار	۷
بخش اول	۱۷
بخش دوم	۲۵
بخش سوم	۳۳
بخش چهارم	۴۷
بخش پنجم	۵۷

روزگاری است که نشستیم – نشسته – و گوش‌ها را میزان کرده‌ایم برای دریافت هر نوع ارتعاش. ارتعاشاتی گاه بس دردآور، ناکوک، ولی به این امید نشستیم که تمام این زیر و بم‌ها صدا هستند، و در این دریای متلاطم و بدون افق، با ما سخن می‌گویند.

چند صباحی است که موسیقی دیار ما بیمار شده است.

ندایی از ورای زمین و زمان، در و دیوار و دشت و بیابان می‌پرسد: چه خبر است؟ این «چه خبر است» را مدتی است به عناوین مختلف از دهان غریب و آشنا، علاقه‌مند و بی‌علاقه می‌شنویم. می‌خواهند تکلیف موسیقی این سرزمین را روشن کنند. سرنوشت آن را. از روزنامه و رادیو، مقاله و تلویزیون، و باز بگوئیم زمین و زمان و دشت و بیابان، می‌پرسند: با موسیقی ایرانی چه باید کرد.

فریاد ای آدم‌ها، ای آدم‌ها، در دریاها طنین افکننده است.

از هر گوشه آوازی برمی‌آید و آواها پیام نجات خود را با هیاهوی بسیار برای افق پهن‌آور می‌سرایند. مدتی است که قایق‌های نجات به سوی آن نقطه‌ی تیره به‌راه افتاده‌اند: «نجات دهیم – نجات دهیم.»

در این شلوغی و شتاب‌زدگی، قایقی نسبتاً بزرگ، سنگین، موقر و جافتاده، در رأس قایق‌های دیگر به حرکت درآمده است. در آن قایق، صفحات زیادی انباشته

شده، بلندگوها سرودی را پی‌درپی پخش می‌کنند و همسرایانی، در چند گروه، متن این سرود را با همراهی ترومپت و ترومبون و سازهای ضربی بی‌شمار می‌خوانند. گوش فرادهید:

«موسیقی ایران زمین به آخر خط رسیده است.»

برخی از همسرایان در جواب می‌خوانند: «رستاخیز»

کر اول ادامه می‌دهد: «بشتابید که راه را ما دریافته‌ایم. بشتابید که ما برای نجات آمده‌ایم.»

سپس صداها کم و زیاد شده و در مرحله‌ای که قدرت محرک هیجان به اوج خود می‌رسد، این صداها بی‌اختیار فریاد می‌زنند:

«ما در این راه رستاخیز، مرگ موسیقی را قبول کرده‌ایم - موسیقی ما مرده است.» سوپرانوها با نت‌های کروماتیک و باس‌ها با حجمی لامیتو، سرود مرگ را می‌خوانند و بدین طریق، متن سرود را از ورای کُتربوانی زیردست، ولی گاه نامفهوم، بدین شکل می‌شنویم:

«ما از رستاخیز سخن می‌گوئیم چون مرگ را دریافته‌ایم، ولی می‌دانیم که رستاخیز وقتی است که مرحله‌ی دیگرش مرگ بوده است، پس ما مرگ موسیقی این دیار را قبول داشته‌ایم. این زندگی نوین با کفن و قبر شروع می‌شود. ما به پیشرفت ایمان داریم. پیشرفت واژه‌ی مهمی است. آیا قبول ندارید که موسیقی ما، آن صوت کفن پوش، عقب مانده بود؟ باور کنید ما سخت در برابر پیشرفت موسیقی در دیار غرب شرمنده بودیم. در برابر عظمت آن سنفونی‌ها، آیا می‌توانستیم ردیف و گوشه‌های تک‌صدای خود را قبول بداریم؟ در برابر اسم سونات، آیا می‌توانستیم بگوئیم: گوشه‌ی بیداد؟ ای اسم‌های عظیم، زیبا و پیچیده! ای سنفونی، فوگ، سونات، اوراتوریو، اپرا! چقدر عظیم‌مید! آنقدر نورانی‌اید که چشم‌های ما به آب می‌افتند. اشک و احترام ما را به آسانی خریدید و ما را برده‌ی برتری خود کردید. در این راه نه تنها خود را فدا خواهیم کرد، بلکه این تک‌صدای دلشکسته را نیز، در راه ایمان جدید، زیر پای معطر وجود شما، ای صداها، برتر، قربانی خواهیم کرد.»

و لامیتو با حجم بیشتری طنین می‌اندازد: «و خواهیم کرد.»

و تمام کر با یک صدای واحد فریاد می‌کشد: «و کردیم.»

همگام با این صدای رستاخیز نوین، بالای سر این گروه ایمان آورده به برتری صوتی دیگر، فصلی از تاریخ غرب سایه افکنده است. در این ابر بخارآلود، گروهی با لباس‌های قرون هجده و نوزده و چندنفری با لباس قرن بیستم، زانو زده و با عده‌ای سفیدپوش چشم دوخته‌اند. این راهنمایان، هرکدام لوحه‌ای سنگی در دست دارند، و آن جماعت زیر ابر قرار گرفته، به وضوح نوشته‌ها را می‌خواند و در این فضای مه‌آلود، بلندبلند کلمات نوشته‌شده بر روی لوحه‌ها را، برای یکدیگر بازگو می‌کنند. چند نفر می‌خوانند: «رستاخیز از طریق هارمونی»، چند نفر دیگر دعای کتتریوان را مانند ورد زیر لب تکرار می‌کنند: «ای کتتریوان، کتتریوان، کتتریوان». عده‌ای با وجد می‌گویند: «ماژور، مینور، کروماتیک»، چند نفری با رنگ پریده آهسته پیچ می‌کنند: «آکور، کورد» سپس هم‌صدا می‌شوند: «فواصل افزوده و کاسته - ای چندصدایی!»، یک نفر متن یکی از سنگ‌نبشته‌ها را پی‌درپی تکرار می‌کند: «موسیقی ما تک‌صدا بود، مرگ بر تک‌صدا»، دیگری ادامه می‌دهد: «فواصل ما معتدل نبودند: مرگ بر فواصل کوچک‌تر از نیم‌پرده. نجات ما در این راه است.» نفر دیگر فریاد می‌زند «ارکستر! مگر نمی‌بینید! با ارکستراسیون تمام کمبودها را جبران خواهیم کرد؟» در میان این سنگ‌ها، که دور هرکدام چندنفری جمع شده و در حال بحث‌اند یکی بزرگ‌تر و ضخیم‌تر است و خط آن خواناتر و درشت‌تر. ولی عجب آنکه کسی به آن توجهی ندارد. هرگاه کسی به طرف آن گام برمی‌دارد، معلوم نیست چه می‌گذرد که فوراً از آنجا به شتاب تمام دور می‌شود. آیا آن را خوانده است؟ آیا می‌ترسد از آنچه در دل آن سنگ جای دارد؟ چه دیده است؟ آیا ندیده است؟ برویم جلو و ببینیم روی آن سنگ چه نوشته شده که کسی تاب دیدن آن را ندارد. عجب: «ای مردم! تصمیم دارید که صادقانه در راه پیشرفت موسیقی کشور خود کوشش کنید، بهترین راه این است که - بالأخره اگر مردم دنیا بفهمند شما موسیقی ندارید خیلی بد می‌شود - در ضمن شماها صحبت از رستاخیز کرده‌اید - مبدا به فلسفه‌ی شما اشاره کنید - آن مُرده را - شماها می‌گوئید مرده است - آن مرده را از قبر بیرون آورید و از طریق آن رستاخیزی که سخت بدان پایبندید، بزکش کنید، و لباس جدیدی روی آن کفن بپوشانید. عروسک خوبی خواهد شد و مطمئن باشید طرفدار عروسک همیشه زیاد است.»

NAFIR NÂMEH

by
Fozié Majd

